

امامت در اندیشه اهل نظر با مروری بر روایات

احمد بهشتی*

چکیده

هرچند فرقه‌های اسلامی در اصل مسئله نبوت، چندان اختلافی با یکدیگر ندارند، در موضوع امامت، اختلاف آن‌ها گسترده است. برخی به‌طور کلی امامت را انکار کرده‌اند، ولی بیشترشان نیز ضرورت آن را پذیرفته‌اند. اینان بر دو دسته‌اند: گروهی نصب امام را بر خدا واجب ندانسته‌اند از همین رو، ضرورتی نمی‌بینند که او معصوم و از هر جهت کامل باشد. شیعیان معتقدند امام باید معصوم و منصوب از طرف خدا باشد. در این نوشتار، با آرای فرهیختگانی همچون ابن سینا، سهروردی، صدرالمثلهین، ابن عربی، مولوی، سید حیدر آملی و امام فخر رازی آشنا می‌شویم. وی می‌گوید شیعه امامیه، قطب عالم امکان را - [که] صوقیه ضرورت وجود او را در هر عصری لازم شمرده‌اند - امام معصوم و صاحب الزمان و غایب و منشأ معجزه‌ها و خارق عادت‌ها می‌شمارند و حق با آن‌هاست. پایان بخش این نوشتار، مروری است بر روایت‌هایی که الهام بخش این فرهیختگان در اعتقادشان در مسئله امامت بوده است.

واژگان کلیدی: امام، پیامبر، قطب، عصمت، غیبت، صاحب الزمان.

* استاد دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۶/۴/۲۷ تاریخ تایید: ۸۶/۶/۱۲

طرح مسئله

بی‌گمان نبوت و رسالت، تنها وسیله ارتباط خلق با خالق و تأمین کننده سعادت و تکامل انسان در تمام جنبه‌های وجودی و برآورنده همه نیازهای مادی و معنوی، دنیوی و اخروی او است.

نبی و رسول، انسان‌های برگزیده‌ای هستند که آموزه‌های اعتقادی و عملی دین را از خداوند دریافت و به مردم ابلاغ می‌کنند. ممکن است نبوت، هم تشریحی باشد و هم تبلیغی و چه بسا تنها جنبه تبلیغی داشته باشد. پیامبران اولوالعزم، هم صاحب شریعت‌اند و هم مبلغ شریعت، ولی پیامبران غیر اولوالعزم، تنها عهده‌دار تبلیغ شریعت هستند. ویژگی مهم و مشترک همه انبیا، تبلیغ، ارشاد و هدایت به معنای راهنمایی انسان‌هاست.

آیا امامت و رهبری نیز، برای تکمیل نبوت و رسالت انبیا و رسولان لازم است یا خیر؟ با توجه به اینکه وحی آسمانی با ارتحال پیامبران قطع می‌شود و نیز منصب رسالت و نبوت، تنها عهده‌دار ابلاغ شریعت و راهنمایی مردم است، آیا امامت که مستلزم حاکمیت و مسئولیت اجرایی و عهده‌دار تبیین شریعت است - بدون کم و زیاد کردن پیام‌های الهی - لازم است یا خیر؟

اگر انبیا را علت محدثه دین بنامیم، آیا دین به علت مبقیه نیاز دارد یا خیر؟ به یقین، پاسخ مثبت است. بنا به تصریح قرآن مجید شماری از پیامبران افزون بر مسند نبوت و رسالت، صاحب منصب امامت نیز بوده‌اند.^{*} لازم نیست هر پیامبری امام باشد؛ چنان که لازم نیست هر امامی پیامبر باشد. چه بسا شخص واحد، هم علت محدثه و هم علت مبقیه دین باشد، ولی آیا پس از پیامبر، باید دین باقی بماند یا نه؟ آیا دین نگهبان می‌خواهد یا نه؟ اگر پیامبران خدا در حکم قوه مقننه دین الهی باشند، آیا دین قوه مجریه می‌خواهد یا نه؟ در اینجا قوه مجریه شامل قوه قضائیه نیز هست. چگونه است که نظام‌های غیر دینی با سه قوه تقنینی و اجرایی و قضایی سامان می‌یابند، ولی نظام دین الهی تنها با قوه تقنینی سامان می‌یابد و از دو قوه دیگر، بی‌نیاز، بلکه بیگانه است؟ آیا این، پذیرفتنی است؟

^{*} خداوند به ابراهیم فرمود: اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا. (بقره (۲): ۱۲۴) نیز درباره ابراهیم و اسحاق و یعقوب می‌فرماید: وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا (انبیاء (۲۱): ۷۳) و درباره بنی اسرائیل می‌گوید: وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اُمَّةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِاٰیَاتِنَا یُوقِنُوْنَ. (سجده (۳۲): ۲۴)

عقیده خوارج و اصم معتزلی

در میان فرقه‌های اسلامی، گروهی از خوارج و اصم معتزلی، نصب امام را واجب نمی‌دانستند. آن‌ها در حقیقت، ضرورت حکومت را برای جوامع بشری باور نداشتند (رک: ماوردی، بی‌تا: ج ۱، ص ۵؛ حلی، ۱۳۷۵: ص ۱۸۱).

کسانی که ضرورت امامت را تصدیق می‌کنند، به اختلاف مسلمانان پس از ارتحال پیامبر بر سر اینکه چه کسی باید عهده دار منصب امامت باشد، استدلال می‌کنند. اگر نصب امام واجب نبود، چرا هیچ کس آن را نفی نکرد؟ (قاضی ابویعلی، بی‌تا: ج ۲، ص ۱۹)

خوارج در زمان خلافت امیرالمومنین پدید آمدند و شعار «لا حکم الا لله» سر دادند. آن حضرت در پاسخ آن‌ها به این نکته توجه داد که هر چند حکم مخصوص خداست، ولی اینان از این سخن حق، معنای باطلی اراده می‌کنند؛ زیرا منکر امارت و امامت می‌شوند؛ حال آنکه مردم، امیر و زمام‌دار - امام - می‌خواهند. اگر مردم نخواهند یا نتوانند زمام‌داری شایسته بر سر کار آوردند، گرفتار زمام‌داری فاجر و ستمکار خواهند شد. * بنا به نقل سید رضی، حضرت به آن‌ها فرمود: منتظر حکم خدا درباره کشتن شما هستم. (فیض الاسلام، ۱۳۲۶: ج ۱، ص ۱۱۷) بی‌گمان کسانی که ضرورت حکومت و امارت را انکار می‌کنند، دانسته یا ندانسته، طرفدار هرج و مرج و فتنه‌اند و اگر از راه برنگردند، چاره‌ای جز سرکوبی آن‌ها نیست.

مردم نیازمند امنیت و حفظ مرزها و تعلیم و تربیت و نظام قضایی و تنظیم برنامه‌های اقتصادی و رفاهی و اجرای امر به معروف و نهی از منکرند. همه این کارها با حکومت و امامت تأمین می‌شود. همان گونه که ممکن است امیر و حاکم، نیکوکار و بدکار باشد، امام نیز ممکن است عهده دار هدایت مردم به خیر و صلاح و سعادت دنیا و آخرت باشد و یا مردم را به کفر و فساد و شهوت و بی‌بند و باری فرا بخواند. در این صورت، امیر صالح، امام حق و امیر ناصالح، امام باطل و پیشوای کفر خواهد بود. کمتر پیش می‌آید که زمام‌داران به دین و اخلاق و معنویت مردم، کاری نداشته باشند و به ایفای نقش امامت پردازند؛ * چه موافق باشند یا مخالف.

۷
تفسیر

امامت در اندیشه اهل نظر با موروری بر روایات

* لابد للناس من امیر برّ او فاجر ... (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)

** قرآن می‌گوید: فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الكُفْرِ. (توبه (۹): ۱۲)؛ با امامان کفر نبرد کنید.

درباره فرعون و یارانش می‌گوید: وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ (قصص (۲۸): ۴۱) و چنانکه در دو پاورقی پیشین دیدیم، کسانی نیز به عنوان امامانی که مردم را به امر خدا هدایت می‌کنند، معرفی شده‌اند.

عمیق ترین اختلاف

در صدر اسلام، در این موضوع اجماع و اتفاق بود که منصب امامت، به برای حراست از دین و سیاست دنیا باید استوار بماند. گویا در سال‌های پس از ارتحال پیامبر خدا، کسی مجال نداشت که در این باره بیندیشد که آیا وجوب نصب امام عقلی است یا شرعی؟ ولی به تدریج که فرقه‌ها و مذهب‌ها شکل گرفتند و اندیشه‌های کلامی رونق یافت، گروهی که عقل‌گرا بودند، به وجوب عقلی آن حکم کردند. اینان بر این باور بودند که در نهاد عاقلان تسلیم در برابر زمامداران به ودیعت گذارده شده است؛ زیرا هر ج و مرج را همگان محکوم می‌شناسند. در مقابل، گروهی به وجوب شرعی آن حکم دادند و تسلیم در برابر حکم را برخاسته از عقل ندانستند. هر چند عقل به لزوم روابط عادلانه حکم می‌کند، به لزوم اطاعت از زمامدار حکم نمی‌کند؛ زیرا شاید مردم بتوانند به خودی خود، روابط عادلانه داشته باشند و قدرت بالا دستی آن‌ها را به داشتن روابط عادلانه وادار نکنند. برخی از پیروان این اعتقاد، بر این باورند که عقل نمی‌تواند درباره وجوب و حرمت و اباحه، حکمی صادر کند. اینان به آیه شریفه *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*. (نساء: ۴) (۵۹) و به حدیثی از پیامبر اکرم که اطاعت از زمامداران را واجب شمرده است، استناد جستند.

(ماوردی، همان: ج ۱، ص ۵؛ قاضی ابویعلی، همان: ج ۲، ص ۱۹)

ناگفته نماند که امامیه و معتزله به وجوب عقلی و اشعریان به وجوب سمعی و نقلی معتقدند. (حلی، ۱۳۷۵: ص ۱۸۱) ریشه این اختلاف را باید در اعتقاد به حسن و قبح عقلی و بی‌اعتقادی بدان جست. (همان: ص ۵۶-۵۹)

در میان کسانی که به وجوب عقلی نصب امام رأی داده بودند، اختلاف دیگری بروز کرد و آن، این مسئله بود که آیا نصب امام بر خدا واجب است یا بر عاقلان؟* به اعتقاد شیعه نصب امام بر خدا واجب است؛ زیرا به دلیل عظمت و اهمیت منصب امامت و ویژگی‌ها و شرایطی که امام باید دارا باشد، دشوار بلکه محال است که عقلا بتوانند چنان شخصیتی را شناسایی کنند و امامت او را به مردم اعلام دارند. شیعه معتقد است نصب امام یکی از مصداق‌های لطف الهی است که شامل بشر می‌شود. از آنجا که لطف به بندگان بر خدا واجب است، باید حکم کنیم که - از نظر عقل - نصب امام بر خداوند واجب است.

* چنین اختلافی چه بسا در میان قائلان به وجوب شرعی نیز بروز کند. البته در میان اشاعرة اهل سنت، چنین اختلافی بروز نکرده است؛ زیرا که آن‌ها بنا را بر این گذاشته‌اند که نصب امام بر خدا واجب نیست.

این نیز در اعتقاد به حسن و (قبیح) عقلی ریشه دارد و اگر کسی نصب امام را برخدا واجب نداند، در حقیقت، لطف بی کران حق را بخیلانه از مردم دریغ داشته است. (حلی، ۱۳۷۵: ص ۱۸۱) متأسفانه برخی از عالمان اهل سنت، بدون توجه به رأی امامیه، پس از حکم به وجوب شرعی نصب امام، وجوب آن را نیز کفایی دانسته‌اند؛ یعنی می‌گویند اگر کسی عهده دار منصب امامت شد یا گروهی - هر چند انگشت شمار - به این کار اقدام کردند، دیگر، دیگران تکلیفی نخواهند داشت. آن‌ها می‌گویند: ابوبکر با بیعت پنج نفر بر سر کار آمد سپس عمر با وصیت ابوبکر و عثمان نیز با شورای انتصابی عمر بر سرکار آمدند سپس با همین ادعا، قول کسانی را که می‌گویند: امامت با بیعت جمهور اهل حل و عقد، منعقد می‌شود، مورد انتقاد قرار می‌دهند. (ماوردی، همان: ج ۶ و ۷؛ قاضی ابویعلی، ج ۱۵)

تفتازانی نیز با بیان آرای مسلمانان در مسئله امامت، عقیده امامیه را نقل و با پاسخ‌هایی ضعیف نقد کرده است. (تفتازانی، بی تا: ج ۵، ص ۲۴۰)

میر سید شریف جرجانی، مسئله امامت را از اصول دین، به فروع دین تنزل داد. وی عقیده شیعیان را - که امامت را از اصول دین می‌شمارند - تضعیف می‌کند و با اینکه امامت را عبارت از ریاست عامه می‌شمارند که باید امور دین و دنیای امت را رهبری کند، با آوردن آرای مختلف، به همان راهی می‌رود که اسلاف اشعریش رفته‌اند. (جرجانی، ۱۳۲۵ ق: ج ۸، ص ۳۴۵ - ۳۷۳) هر چند گفته‌اند:

در باطن به موجب تصریح شیخ محمد بن ابی جمهور در مسئله مناظره او با فاضل سنی هروی و به مقتضای تنصیب سیدمحمد نور بخش و سایر دلایل و امارت ... او از فرقه ناجیه امامیه بوده است. (دهخدا، ۱۳۳۸: ج ۱۶، ص ۳۲۴)

نگاهی به آرای فرهیختگان

۱. به باور بوعلی سینا بر سنت گذار - یعنی صاحب شریعت - واجب است که اطاعت کسی را که به جانشینی خود می‌گمارد، بر مردم واجب کند. تعیین جانشین نیز باید از سوی او باشد و چون ممکن است خلیفه منصوب، در شرایطی قرار گیرد که ناگزیر باشد که از دید مردم پنهان بماند، باید افراد سابقه دار امت بر کسی اتفاق کنند که دارای سیاست مستقل، عقل و خرد اصیل و اخلاق شریف و چنان عارف به شریعت باشد که کسی برتر از او نباشد. (ابن سینا، ۱۳۸۰ ق: ص ۴۵)

این مطلب تصریح دارد که امامت باید به نصب خدا و پیامبر باشد و در عصر غیبت

کبری، انتخاب امام و رهبر بر عهدهٔ نخبگان و خبرگان است؛ آن هم با تکیه بر ضوابط و معیارهایی که وی بر می‌شمارد و به ویژه بر اعلم بودن در فقه و فقهات، تأکید و ورزیده است. حتی وی به این نکته نیز توجه داده است که اگر غیر اعلم، سیاست‌مدارتر باشد، بر اعلمی که سیاست‌مدارتر نیست، تقدم دارد و فقیه اعلم باید از وی اطاعت کند.* (همان: ص ۴۵۲)

۲. به باور شهاب‌الدین سهروردی، اگر کرهٔ زمین از وجود انسان‌هایی که از هر جهت، به کمال رسیده‌اند، خالی باشد، آسمان عذاب خود را بر اهل آن نازل می‌کند و همگان هلاک می‌شوند. وظیفهٔ این انسان‌های کامل، تطهیر نفوس و آماده ساختن آن‌ها برای تقرب به پروردگار است. اینان حبیب خداوند و دشمن پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها و گناهان و زشتی‌هایند. (سهروردی، ۱۳۸۰ ش: ص ۵۲۰)

البته لازم نیست این‌ها صاحب منصب نبوت و رسالت باشند. چنین نیست که بشر همواره نیازمند حضور پیامبران باشد و چنین هم نیست که برای همیشه از آن‌ها بی‌نیاز باشد. آنچه همواره باید استمرار یابد، امامت و ولایت است و آنچه در تاریخ بنابر مصلحت الاهی تحقق یافته است، همان است که سهروردی در باره آن می‌گوید:

إِتَّبَعْتَ اللَّهَ النَّبِيِّنَ إِلَى النَّاسِ لِيَعْبُدُوهُ؛ (همان)

خداوند پیامبران را برانگیخت که او را پرستش کنند.

۳. به اعتقاد صدرالمتالهین نبوت و رسالت، از جهتی منقطع و از جهتی غیر منقطع است. از این جهت که فرشته حامل وحی نازل نمی‌شود و برابر اعلام پیامبر اسلام پس از او پیامبری نخواهد آمد و پس از ایشان، رهبری به امامان معصوم و در دوران غیبت کبری به مجتهدان جامع شرایط می‌رسد و غیر عالم موظف می‌شود که به حکم آیهٔ شریفهٔ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ (نحل (۱۶): ۴۳) تقلید کند منقطع است، ولی از آن جهت که شریعت، استمرار دارد و نظام امامت، به مباشرت یا بدون مباشرت، مبین و مجری و نگهبان و پاسدار آن است، غیر منقطع است. خداوند به حکم مبارک آیه: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا (بقره (۲): ۲۵۷) و أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (انبیاء (۲۱): ۸۹) هم ولی و هم وارث است. خداوند متعال، خود وارث نبوت و ولایت اولیا و انبیا است که پس از نبی، ولایت را به ولی و پس از ولی به ولی

* در متن شفا برای اعلم و اعقل، به علی و عمر مثال زده شده است. و این مثال، با سیاق مطالب پیشین سازگار نیست، گویا بعضی از ناسخان به میل خود عبارت «مثل ما فعل عمر و علی» را افزوده‌اند، تا تشیع مسلم بو علی را خدشه دار سازند.

دیگر می‌سپارد. همه اولیا باید تابع پیامبر باشند؛ چه دارای مقام و منصب امامت باشند یا نباشند. چون ولایت امام به گونه‌ای است که هم متصرف در امور ظاهری و هم متصرف در امور باطنی است، اولیای دیگر که تنها در امور باطنی متصرف‌اند، باید تابع امامت باشند. (ملاصدرا، ۱۳۴۶: ص ۳۷۶-۳۷۸)

۴. برخی از عارفان تصریح کرده‌اند که نبوت و رسالت - یعنی برنامه تشریح و قانون گذاری - به پایان می‌رسد، ولی ولایت، هرگز منقطع نمی‌شود. گرچه تمام انبیا و اولیا از مشکات پیامبر خاتم مستفیض می‌شوند و خاتم اولیا نیز حسنه‌ای از حسنات آن بزرگوار است. (شیخ اکبر، ۱۳۶۵ق: ص ۶۲ و ۶۴)

اینان معتقدند ولایت امیرالمؤمنین جامع تصرف صوری و معنوی و مقرون به خلافت است. از همین رو، حضرتش را خاتم کبیر و امام مهدی را که - به قول آن‌ها - ولایتش غیر مقرون به خلافت و جامع تصرف صوری و معنوی است، خاتم صغیر می‌نامند. (رک: شیخ مکی، ۱۳۶۴ش: ص ۷۳ و ۷۴)

البته این عقیده که عارفان ولایت توأم با خلافت را از امیرالمؤمنین و ولایت منهای خلافت را از امام مهدی می‌دانند، چندان دقیق نیست؛ زیرا شیخ اکبر تصریح کرده است که خداوند خلیفه‌ای دارد که سرانجام ظهور می‌کند و زمین را پس از آن که پر از ستم و جور شده است، پر از عدل و قسط می‌کند و اگر یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند، آن روز را چندان طولانی می‌کند که آن خلیفه ظهور کند؛ همو که از نسل پیامبر خدا و از اولاد فاطمه و همانم خاتم پیامبران است و جدش حسین بن علی و سیمایش سیمای پیامبر و اخلاقش در درجه‌ای نازل‌تر از اخلاق آن بزرگوار است؛ زیرا آیه *إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ* (القلم ۶۸: ۴) در شأن او نازل شده است با ظهور او، در پیکر اسلام روحی تازه دمیده می‌شود و عزت و حیات آن رونقی تازه می‌گیرد و همه مذهب‌ها از روی زمین می‌زداید و چنان حکم می‌کند که اگر پیامبر زنده بود، حکم می‌کرد؛ عالمان ظاهری از ترس جانشان تسلیم شوند و توده مردم به ظهورش شادی کنند و مردان الهی به یاری‌اش برخیزند و حضرت عیسی بر او نازل شود و در برابر حضرتش سر تسلیم و اطاعت فرود آورد. (آملی، ۱۳۸۰ش: ج ۳، ص ۲۷۸)*

* این مطالب را مصحح محترم تفسیر المحيط الاعظم از جلد سوم، ص ۳۲۷ و باب ۳۶۶ فتوحات نقل کرده است، ولی در فتوحات چاپ مصر به تصحیح عثمان یحیی دیده نشد.

۵. مولوی می‌گوید:

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| تا قیامت آزمایش دائم است | پس به هر دوری ولی‌ای قائم است |
| خواه از نسل عمر، خواه از علی است | پس امام حی قائم، آن ولی است |
| هم نهان و هم نشسته پیش رو | مهدی و هادی، وی است ای راه جو |
| آن ولی کم از او قندیل او | او چو نور است و خرد جبریل او |
| پرده‌های نوردان چندین طبق | ز آن که هفت صد پرده دارد نور حق |

(مولوی، بی‌تا: ص ۱۳۱)

متأسفانه مولوی در صغرای مسئله امامت و ولایت به خطا رفته است؛ حال آنکه کبرای مسئله را درست فهمیده است. او در تعیین مصداق، گشاده دستی دارد و برایش فرقی نمی‌کند که امام حی قائم، از نسل عمر باشد یا از نسل علی. این خطای وی شاهد این است که حتی عارف هم اگر از عترت پیامبر فاصله بگیرد، در معرض لغزش و اشتباه و انحراف است. باید به او گفت:

پس امام حی قائم، آن ولی است از عمرنه، بلکه از نسل علی است
چرا با وجود آن همه احادیثی که در کتاب‌های اهل سنت آمده است و علوی بودن امام قائم آشکارا مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است، باز هم مولوی به اشتباه رفته است؟
(الایمانی، ۱۴۱۸ق)

۶. سیدحیدر آملی که از عالمان و عارفان برجسته شیعی است و به همین دلیل، از لغزش‌های عارفان و عالمان اهل سنت، برکنار است، می‌گوید: ولایت بر دو قسم است: ولایت مطلقه و ولایت مقیده. بدیهی است مقید، متقوم به مطلق و مطلق ظاهر در مقید است. ولایت انبیا و اولیا، همه و همه، جزئیات ولایت مطلقه است. همان گونه که تمام نبوت انبیا جزئیات نبوت مطلقه است. نبوت مطلقه از آن حقیقت محمدی از حیث ظاهر، و ولایت مطلقه، از آن همان حقیقت، از حیث باطن است. ظهور ولایت مطلقه محمدی و ویژه امامان معصوم است. نبوت مطلقه، اولاً و بالذات، از آن حضرت ختمی مرتبت و ثانیاً و بالعرض از آن دیگر انبیا - از آدم تا عیسی - است. آن‌ها مظاهر و جلوه‌های آن نبوت مطلقه‌اند که در آئینه وجود مقدس هر کدام، به اندازه سعه وجودی‌شان، متجلی شده است. ولایت مطلقه حقیقت محمدی نیز اولاً و بالذات، از آن حضرت و ثانیاً و بالعرض از آن امیرالمؤمنین و دیگر ائمه اطهار است و سرانجام به حضرت مهدی

می‌رسد. اینکه شیخ اکبر در فتوحات و فصوص، خاتمیت و ولایت مطلقه را از آن حضرت عیسی و خاتمیت ولایت مقیده را از آن خویش می‌داند، درست نیست. اینکه وارث ولایت مطلقه نبوی، امیرالمومنین است، نه تنها به عقل و نقل و کشف به ثبوت رسیده است، بلکه در حدیثی از پیامبر اکرم که صحت سند آن مورد قبول اخطب و احمد حنبل و بسیاری از اهل نظر است، آمده است:

خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى رُوحِي وَ رُوحَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفِيْءِ أَلْفِيْ عَامٍ.*

خداوند متعال روح من و روح علی بن ابوطالب را دوهزار سال پیش از آدم آفریده است.

خود شیخ اکبر در فتوحات تصریح کرده است که حضرت ختمی مرتبت سید و سرور و سالار همه اهل عالم و نخستین ظاهر در هستی و وجودش از نور الهی است و امیرالمؤمنین نزدیک‌ترین همه مردم به آن بزرگوار و حامل اسرار همه پیامبران برگزیده خدا است. (رک: آملی، ۴۲۲ق: ج ۳، ص ۲۷۷ - ۲۸۱)**

۷. امام فخر رازی

وی بر آن است که باید در هر عصری و در هر دوره‌ای، در میان انسان‌ها شخصیتی باشد که از نظر قوه نظری و عملی کامل‌ترین و برترین باشد. صوفیه چنین شخصیتی را قطب عالم امکان می‌شمارند. مقصود اصلی از عالم عنصری او است؛ زیرا بدون شک، به جز انسان کامل، هیچ کس نمی‌تواند مقصود بالذات باشد. دیگران مقصود بالعرض اند. شیعه امامیه او را امام معصوم و صاحب الزمان می‌شناسند و به غیبت او اعتقاد دارند. اینان در هر دو وصفی که برای امام ذکر می‌کنند، صادقند؛ زیرا به دلیل خالی بودن از نقص‌های دیگران، رواست که او را معصوم بدانند و چون او در زمان خویش، مقصود بالذات است، رواست که او را صاحب الزمان بشناسند. اما دلیل اینکه او غایب است، آن است که مردم نمی‌دانند که او برترین و کامل‌ترین اهل زمان خویش است. امام فخر در کنار این مطالب ارجمند، مطلبی گفته است که در خور مقام علمی وی نیست. او می‌گوید: شاید خود امام نیز نمی‌داند که برترین است؛ زیرا از حال دیگران بی‌خبر است. چگونه ممکن است که او قطب عالم امکان باشد و با قوه نظری از انوار قدسی بهره‌گیرد و با قوه عملی با بهترین و

* مصحح تفسیر المحيط الاعظم، منابع این حدیث را از کتاب‌های حدیثی شیعه و سنی تحقیق کرده است. (آملی،

۴۲۲ق: ج ۳، ص ۲۸۰)

** سید حیدر آملی مطلب بالا را از باب ششم فتوحات کمی، فصل ۳۲۴ نقل کرده است. (شیخ اکبر، ۱۳۹۲ق:

ج ۲، ص ۲۲۶-۲۲۷)

کامل‌ترین وجه به تدبیر این عالم جسمانی پردازد و بداند که مقصود بالذات، خود اوست و دیگران به طفیل وجود او موجودند، ولی خود نداند که او بر همگان - یعنی اهل زمان خویش - برتری دارد؟!*

به هر حال، او می‌گوید: در اخبار الهیه آمده است که خدا فرمود:

اولیای من، زیر قبه‌های من‌اند و جز من کسی آن‌ها را نمی‌شناسد.*

وی منزلت امام را نسبت به پیامبر، همچون منزلت ماه نسبت به خورشید می‌داند. او امامی است که قائم مقام پیامبر خدا و مقرر شریعت اوست، ولی خواص دیگر، نسبت به مقام شامخ نبوت، به منزله یکی از ستارگان سیار نسبت به خورشیدند. نسبت توده مردم به آن‌ها همچون رویدادهای این عالم نسبت به خورشید و ماه و ستارگانند. خردهای اینان با خرد کسانی که به منزله ستارگانند و به واسطه امام که به منزله ماه است، تکامل می‌یابد. سرانجام نتیجه می‌گیرد که آن چه گفته است بر استقراء مفید قطع و یقین، مترتب است. امام در قوه نظری و عملی کامل است و می‌تواند به وسیله تصرف در عالم طبیعت، کارهای خارق عادت انجام دهد. (رک: رازی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ص ۱۰۵-۱۰۷)

امامت در روایت

با توجه به اینکه بسیاری از مطالبی که در مباحث کلامی و فلسفی و عرفانی درباره پیامبر و امام آمده است، در روایت‌های اسلامی وجود دارد، بلکه متکلمان و فیلسوفان و عارفان، از آن‌ها الهام گرفته‌اند، به جا است که به برخی از آن‌ها اشاره کنیم.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ؛ (مجلسی، بی تا: ج ۱۶، ص ۴۰۲)*

من پیامبر بودم؛ حال آنکه آدم میان آب و گل بود.

بودم آن روز من از طائفه دُرد کشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان

امیرالمؤمنین در مقام معرفی مقام والای امامت و ولایت به طارق بن شهاب، امام را

* اولیائی تحت قبایی لایعرفهم غیری

* در برخی از احادیث آمده است وقتی از پیامبر اعظم پرسیدند که آیا در «ام الكتاب» پیش از آنکه کالبد خاکی اش خلق شود، پیامبر بوده است؟ پاسخ داد: آری. (مجلسی، بی تا: ج ۹، ص ۳۰۳، ج ۳؛ ج ۱۴ ص ۲۱۵، ح ۱۶)

کلمه خدا و حجت و وجه و دور و حجاب او توصیف کرد و در پایان فرمود:
 يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَالْوَالِيَةَ عَلَى خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ. (همو، ۱۳۸۸ق:
 ج ۲۵، ص ۱۶۹)

به سبب همان ویژگی‌ها است که اطاعت و ولایت او را بر همه خلق واجب کرده و او در همه آسمان‌ها و زمین، ولی خدا است.
 نیز فرمود:

۱۵ امام - یا طارق - بَشَرٌ مَلَكِيٌّ وَ جَسَدٌ سَمَاوِيٌّ وَ أَمْرٌ آلهِيٌّ وَ رُوحٌ قُدْسِيٌّ وَ مَقَامٌ عَلِيٌّ وَ نُورٌ
 جَلِيٌّ وَ سِرٌّ خَفِيٌّ، آلهِيٌّ الصِّفَاتِ، زَائِدُ الْحَسَنَاتِ عَالِمٌ بِالْمَغِيْبَاتِ، خَصًّا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ نَصًّا
 مِنَ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَ هَذَا كُلُّهُ لِآلِ مُحَمَّدٍ لَا يَشَارِكُهُمْ فِيهِ مُشَارِكٌ. (همو، ۱۷۲)

قیس

امامت در اندیشه اهل نظر با مروری بر روایات

ای طارق، امام بشری فرشته خو و جسدی آسمانی است و امری الهی و روحی قدسی و مقامی والا است و نوری آشکار و رازی است پنهان. صفاتش خدایی و حسناتش رو به فزونی و علمش به همه اسرار غیب و رازهای پنهان و نهان است. او برگزیده خدای رب العالمین و گماشته شده پیامبر راست‌گوی امین است. این همه کمالات، از آن آل پیامبر خاتم است و هیچ کس شریک آن‌ها نیست.

آری:

با چنین حسن و ملاحظت اگر ایشان بشرند ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرد
 با توجه به آیات و روایت‌هایی که در زمینه امامت وارد شده است، پیروان مکتب اهل بیت مقام و منصب امامت و ولایت را الهی و آسمانی می‌شمارند و در عین اینکه همچون معتزله به وجوب عقلی نصب امام رای داده‌اند، ولی معتقدند نصب امام از عهده بشر خارج است، بلکه تنها خدای بزرگ است که شایستگان امامت را می‌شناسد و آن‌ها را برای رهبری انسان‌ها و استمرار بخشیدن به شریعت انبیا به مردم معرفی می‌کند و از مردم می‌خواهد که از آن‌ها اطاعت کنند. قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. (نساء، ۵۹:۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر که از خود شمایند، برمان برید.

در این آیه جداگانه، به دو اطاعت دستور داده شده است. معلوم می‌شود اطاعت خدا با

اطاعت پیامبر و صاحبان امر متفاوت است، وگرنه همه را با هم ذکر می‌کرد. وجوب اطاعت خدا در زمینه احکام شرعی است که به وسیله پیامبر به مردم ابلاغ می‌شود. وظیفه پیامبر، ابلاغ و تبیین احکام خداوند و وظیفه امامان پس از ایشان نیز تبیین همان احکام است. آن‌ها این وظیفه را از راه نقل احادیث از پیامبر یا از کتاب علی - که به طول هفتاد زراع از دست نوشته‌های آن حضرت از گفته‌های حضرت ختمی مرتبت در نزد امامان اهل بیت محفوظ بوده و گاهی به برخی از خواص نیز نشان داده‌اند - یا از طریق استنباط از آیات قرآن یا به الهام الاهی، انجام می‌داده‌اند. (رک: روزنامه افق حوزه، ش ۸۸، مقاله آیه الله سبحانی) اما اطاعت رسول و صاحبان امر در زمینه احکام حکومتی و احکام قضایی است و نکته بسیار مهم این است که همان گونه که اطاعت رسول، مطلق است، اطاعت صاحبان امر نیز مطلق است و اساساً این دو اطاعت، از یک مقوله است و این خود دلیلی بر عصمت ایشان است؛ زیرا تنها معصوم است که به دلیل در امان بودن از اشتباه و گناه، در خور اطاعت مطلقه است؛ ولی دیگران چنین مصونیتی ندارند و هر چند به خاطر عدالت، از گناه عمدی مصونیت دارند، ولی مصون از اشتباه نیستند. بر اساس همین اصل، اطاعت آن‌ها مقید است به اینکه به گناه فرمان ندهند و فرمان آن‌ها اشتباه نباشد. از همین رو، اگر معلوم شد به گناه یا به اشتباه فرمان داده‌اند، اطاعت آن‌ها جایز نیست؛ حال آنکه معصوم نه گناه می‌کند و نه به اشتباه می‌افتد. به همین دلیل، وجوب اطاعت از او را مقید نمی‌کنند و امت درباره فرمان پیامبر و امام، حق چون و چرا ندارد و باید - چه رمز فرمان آن‌ها را بدانند و چه ندانند - اطاعت کند. البته چنین اطاعتی، هرگز اطاعت کورکورانه نیست؛ زیرا پشتوانه مستحکم عقلی و نقلی دارد. آن اطاعتی کورکورانه است که با منطق عقل و شرع تأیید نشود. امام باقر درباره آیه اولی الامر فرمود:

إِنَّا نَاعْنِي خَاصَّةً أَمْرَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا. (الحویزی، ۴۱۲ق: ج ۱، ص ۴۹۷)

تنها ما را قصد کرده و تمام اهل ایمان را تا روز قیامت، به اطاعت ما فرمان داده است.

در حدیث دیگری آمده است که منظور از اولی الامر، امامانی است که از فرزندان علی و فاطمه‌اند و اطاعت آن‌ها تا قیام قیامت واجب است. (همان، ص ۴۹۹). در روایتی دیگر آمده است که به هنگام نزول آیه فوق، جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر خدا پرسید خدا و رسول را شناخته‌ایم، صاحبان امر چه کسانی‌اند که خداوند اطاعت ایشان را با اطاعت مقام

رسالت مقرون ساخته است؟ پیامبر خدا آن‌ها را خلفای خویش و امامان مسلمین نامید و آن‌ها را یکایک نام برد تا به نام آخرین امام رسید که خداوند، شرق و غرب عالم را به دست توانای او می‌گشاید. او کسی است که:

يَغِيبُ عَنِ شِيعِيَّةٍ وَ اَوْلِيَاءِ غَيْبَةٍ لَا يَنْبُتُ فِيهَا عَلَي الْقَوْلِ بِامَامَتِهِ اَلَّا مِنْ اُمَّتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلاِيْمَانِ. (همان)

از دوستان و شیعیان خود، چندان غایب می‌شود که جز کسانی که از عهدهٔ آزمون ایمان برآمده‌اند، بر امامتش ثابت و استوار نمی‌مانند.

۱۷

در این روایت، جابر پرسش مهمی مطرح کرده و از محضر بنیان‌گذار شریعت مقدس اسلام، پاسخ خواسته است. او پرسید: آیا شیعیان از او در دوران غیبتش بهره‌مند می‌شوند؟ فرمود:

اَي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ. اَنَّهُمْ يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ يَسْتَضِيُّونَ بِنُورِ وَاوْلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالنَّمْسِ وَ اِنْ تَجَلَّأَ هَا السَّحَابُ. يَا جَابِرُ، هَذَا مِنْ مَكْنُوزِ سِرِّ اللهِ وَ مَحْزُونِ عِلْمِهِ فَارْتَمِهُ اَلَّا عَنْ اَهْلِهِ. (همان)

سوگند به خدایی که مرا به نبوت برانگیخت، آری شیعیان از او بهره‌مند می‌شوند و در دوران غیبت به نور ولایتش روشنی می‌گیرند. همان گونه که مردم به نور خورشید فایده می‌برند. هرچند ابر چهرهٔ آن را بپوشاند. ای جابر، این حقیقت، از رازهای مکنون خداوند و از دانش‌های غیبی اوست. تو باید این راز را از غیر اهلش کتمان کنی.

در برخی از روایت‌ها تصریح شده است که موضع امامان همان موضع پیامبران است؛ جز این که پیامبران واضع شریعت‌اند و حرام و حلال، به دست آن‌ها است، ولی امامان چیزی را حلال یا حرام نمی‌کنند. (همان، ۵۰۰)

در حقیقت، باید توجه داشته باشیم که امامان و پیامبران در عصمت و علم لدنی و منصوب بودن از سوی خداوند، با یکدیگر مشترک‌اند. هم مقام نبوت و رسالت و هم مقام امامت را خدا می‌دهد. امام و پیامبر هر دو معصوم‌اند و هر دو از مخزن علم غیب الاهی به افاضه خداوند، آگاهند؛ ولی پیامبر، آورندهٔ شریعت و امام، مجری آن است. البته یکی از اشتراک‌های آن دو، همان تبیین احکام است؛ زیرا مردم نیاز دارند آن‌هایی که دانا به وحی الاهی‌اند و از علم لدنی بر خوردارند، وحی را برای آن‌ها تبیین کنند و گره‌گشا باشند. قرآن کریم با عبارت «لِتَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (النحل (۱۶): ۴۷) اعلام کرده است که مقام رسالت و وظیفه دارد که وحی را برای مردم تبیین کند و وظیفه مسلمانان نیز

غیبت

امامت در اندیشهٔ اهل نظر با موروری بر روایات

آن است که با استفاده از تبیین پیامبر خود نیز به بیندیشند و بر دانش خود بیفزایند. اگر وحی باید تبیین شود و اگر این وظیفه بر دوش پیامبر است که برخوردار از علم لدنی است، پس از پیامبر چه کسانی باید این وظیفه را بر عهده گیرند؟ آیا نه همان‌هایی که با احادیث نبوی و با کتاب علی و با استنباط‌های دقیق و عمیق و با علم لدنی این کار حساس را بر عهده گرفته بودند؛ همان‌هایی که نشان دادند برابر آیه غدیر، شریعت با پشتوانه امامت و ولایت به مرحله کمال رسیده و از آن پس، هیچ خطری آن را تهدید نمی‌کند.

امام رضا در پی قرائت آیه غدیر (مائده (۵): ۶) فرمود:

أَمْرُ الْأِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ؛ (الحویری، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ص ۵۸۹)

امر امامت از تمامیت دین است.

منابع و مأخذ

۱. ابن عربی، ۱۳۹۲ق، *الفتوحات المکیه*، تحقیق: عثمان یحیی، مصر، هیئته العامه المصریة للکتاب، ج ۲،
۲. ابن سینا، ۱۳۸۰ ق، *الشفاء، الهیات*، تحقیق: محمدیوسف موسوی، سلیمان دنیا، سعید زاید، بی جا.
۳. آملی، سیدحیدر، ۱۴۲۲ق، *تفسیر المحيط الاعظم و البحر المنخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم*، ج ۳، تحقیق: سیدمحسن موسی تبریزی، تهران، مؤسسه البلاغه و النشر، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.
۴. الایمانی، مهدی الفقیه، ۱۴۱۸ق، *الامام المهدي عند اهل السنة*، تهران، اعداد المجمع العالمی لاهل البيت، ج ۲.
۵. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله، بی تا، *شرح المقاصد*، تحقیق: عبدالرحمان عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی.
۶. جرجانی، سیدشریف علی بن محمد، ۱۳۲۵ق، *شرح المواقف*، تصحیح: السید محمدبدرالدین الحلبي، مصر، مطبعة السعادة.
۷. حلّی، علامه ابن المطهر ابن الحسن بن یوسف، ۱۳۷۵ق، *كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قسم الالهیات، قم، موسسه الامام الصادق.
۸. الحویزی العروسی، شیخ عبد علی بن جمعه، ۱۳۷۵ق، *تفسیر نورالثقلین*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ج ۴.
۹. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۸ش، *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین، تهران، دانشگاه تهران.
۱۰. رازی، فخرالدین، ۱۴۰۷ق، *المطالب العالیه*، تحقیق: احمد حجازی السقّاء، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۱. سبجانی، جعفر، *روزنامه افق حوزة قم*، هفته نامه خبری حوزة علمیه.
۱۲. سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۷۹ش، *شرح حکمة الاشراف*، عبدالله نورانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.
۱۳. الشیخ الاکبر محی الدین بن عربی، ۱۳۶۵ق، *فصوص الحکم*، تصحیح: ابوالعلاء العفیفی، بیروت، دارالکتاب العربی.

۱۴. شیخ مکی، ابوالفتح مظفرالدین، الجانب الغربي فی حلّ مشکلات الشيخ محی الدین بن عربی، به اهتمام نجیب مایل هروی.
۱۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۴۶ش، الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد.
۱۶. فیض الاسلام، حاج سیدعلی نقی، ۱۳۲۶ش، ترجمه و شرح نهج البلاغه، خط طاهر خوشنویس.
۱۷. القاضی ابویعلی، محمد بن حسین الفراء، بی تا، الاحکام السلطانیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی قم.
۱۸. القمی، الحاج شیخ عباس، ۱۳۵۵ق، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، چاپ نجف.
۱۹. الکلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ق، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳.
۲۰. الماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن جبیب البصری البغدادی، بی تا، الاحکام السلطانیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۱. المجلسی، محمد باقر، ۱۳۸۸ق، بحار الانوار، ج ۱۶، ج ۲۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۲. ———، بی تا، بحار الانوار، ج ۹ و ج ۱۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. المشهدی القمی، میرزا محمد، ۱۴۱۳ق، تفسیر کنز الدقائق، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۴. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ۱۳۶۷ش، تهران، انتشارات حکمت.
۲۵. مولوی، جلال الدین محمد بلخی رومی، بی تا، مثنوی معنوی، تهران، کتابفروشی اسلامیه.